

## گزارشی از سه کتاب

### (اسناد جنگ تحمیلی)

پرویز ادکائی

حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر ادبیات و هنر مقاومت اخیراً سه کتاب به این شرح منتشر کرده است:

۱. **خرمشهر در آسناد ارتش عراق**. تحقیق اصغر کاظمی. ترجمه حمید محمدی. (تهران، ۱۳۷۵)، ۴۶۴ ص.

شامل شش فصل درباره تجاوز ارتش عراق به خرمشهر، اشغال آنجا، تبلیغات بعثی، کشتار و غارت مردم، تخریب شهر و آزادسازی آنجا؛ متضمن ۱۳۰ سند سری که عمدتاً از یکانهای تحت امر سپاه سوم و خصوصاً از بایگانی لشکر سوم زرهی آنها (اشغال کننده خرمشهر) به دست آمده است (ص ۲۱) همراه با توضیحات یا تحلیل اسناد که مؤلف ارائه نموده است.

۲. **مأموریت در خرمشهر**. (خاطرات) سرهنگ عراقی صبار فلاح اللامی. ترجمه مهرداد آزاد (تهران، ۱۳۷۶). ۱۶۸ ص - که ضمائم آن نیز شامل اسناد عادی و سری واحدهای اشغالگر (رزمی و اطلاعاتی) است.

۳. **سازش (حکایت همکاری تسلیحاتی عراق و اسرائیل در جنگ تحمیلی)**، نوشته سرگرد فؤاد الدلیمی، ترجمه محمد بنی ابراهیمی (تهران، ۱۳۷۶)، ۴۹ ص - یادداشتهای یک افسر اطلاعاتی عراقی پناهنده به جمهوری اسلامی ایران است، که اطلاعات خود را از جمله به کتاب «متحد ما صدام» (به فرانسه) و کتاب «روابط محرمانه بغداد - تل آویو» نوشته روزنامه نگار مشهور

فرانسوی «تری لالیف» مستند نموده است.

البته تاکنون کتابهایی درباره جنگ هشت ساله عراق با ایران؛ و دفترهایی از اسناد مربوطه در اینجا و آنجا منتشر شده است، اما اهمیت دفترهای حاضر در آن است که متضمن اسناد و اخبار طرف عراقی است، به نظر ما درجه اعتبار آنها بیشتر است. اگر باقی اسناد عراقی نیز به همین ترتیب منتشر شود، قطعاً در تدوین تاریخ جنگ تحمیلی از مدارك درجه اول بشمار آیند. اینک آنچه ذیلاً طی هفت بهر به عنوانهای (۱). فاشیسم بعثی، ۲. جنون صدام، ۳. تحریک از امریکا، ۴. تجهیز از اسرائیل، ۵. پان عربیسم، ۶. دفاع ملی، ۷. جاودانگی ایران) می آید، بالجمله مستند بر اسناد عراقی نشر یافته مزبور می باشد.

#### ۱. فاشیسم بعثی

اصطلاح سیاسی «فاشیسم» که غالباً مرادف با «نازیسم» هیتلری به کار می رود، برجسبی نیست که گروهی معین مغرضانه بر جنبش «بعثی» زده باشند؛ ناظران بی طرف و بدون غرض هم اهداف راهبردی و عملکردهای سیاسی چند دهساله حزب «بعث» عراق را یکی از مصادیق عینی آن دانسته اند. ناسیونال سوسیالیسم نیز، چنان که معلوم است، اسم حزب هیتلری آلمان (-نازی) بود، که اصول نظری آن آمیزه ای از «فاشیسم»، متضمن اعتقادات ناسیونالیستی کهن، نظریه های برتری نژادی و سنن نظامیگری تجاوز پیشه با اهداف توسعه

«فضای حیاتی» یا گسترش مرزهای قومی-نژادی با ابزارهای زور و اعمال قدرت، ارباب و تهدید و خشونت می بود (فرهنگ سیاسی، ج ۱۶۵). همه این مفاهیم یا تعاریف فاشیستی-نازیستی الحق در اسم و مسمای «حزب بعث العربیة الاشتراکیه» (=ناسیونال عربی سوسیالیسم) عراق، همبر با این شعار شعری «أمة عربیة واحدة، ذات رسالة خالده» [!؟] جمع آمده است. (ج ۱، ص ۱۴۶ و...). میشل عفلق سوری (م ۱۹۸۹م) بانی حزب «بعث» که تا پایان عمر حامی صدام تکریتی بود، خود از طراحان نقشه تجاوز عراق به ایران بود؛ «قادسیه صدام» را او تشویق کرد و از نتایج عملیات (اشغال خرمشهر) هم بازدید نمود (ج ۱، ص ۳۴ و ۵۶).

از آنجا که «هر کسی بر طینت خود می تند»، یا به تعبیر عمیق قرآن مجید «کلّ یعمل علی شاکلته»، نظر به همانستی یگانه حزب «نازی» آلمان و حزب «بعث» عراق در ماهیت، خواه به لحاظ «فکر» یا «عمل»، این المثنای بسیار حقیر عربی اخیر آن، تمام اسالیب و فنون تجاوز پیشگی و شیوه و شگردهای آدمکشی ددمنشانه را با هر آنچه از «استاد» به یاد آورد-به کار آورد. (ج ۱، ص ۱۳). حتی در تبلیغات جنگی هم به سبک «گوبلز» نازی معروف، بعثیها از شعار «دروغ هر چه بزرگتر، البته بهتر» پیروی می کردند (ج ۱، ص ۱۶) آنان بسی فراتر از اصل مشهور هیتلری «ملت کُشی» (امحای نژادی یا قومی که هنوز اسناد بعثی در این خصوص فاش نشده) حتی به همزادان «عربی» و برادران خویش، به حامیان مطیع و متقاد و مرعوب خویش رحم نمی کردند: «لشکر (عراقی) اشغالگر در کویت و سربازان گارد جمهوری، هر شهروند کویتی را که در خیابان می دیدند، از پای درمی آوردند...؛ در آنجا هیچ قانونی جز قوانین بعثی محترم نبود» (ج ۲، ص ۱۲۴-۱۲۵). مدعای فاشیستی تجاوزگرانه بعثیان عراق این بود که «کویت یکی از اُستانهای ماست، ما این واقعیت را به دوستان امریکایی خود اعلام کرده ایم؛ آنان نیز ضمن پذیرش این ایده، اعلام نموده اند که کویت بهای پیروزی شما بر ایران خواهد بود» (ج ۲، ص ۱۱۹)-که بعداً البته «بهای شکست» ایشان از ایران شد.

## ۲. جنون صدام

مثلی است که «الجنون فنون»، که در مورد فرمانروایان ستمگر جهان، سلاطین جور و مستبدان خودکامه، انواع و اقسام دیوانگی ها در خاطره تاریخی ملتها به ضبط رسیده است. لیکن وجه مشترک جنایتکاران تاریخ یا نوع خاص جنون حکمرانان مطلق العنان، از «بُخت النصر» بابلی ویرانگر-که

صدام تکریتی خود را با او قیاس کرده (ج ۱، ص ۱۵) و آشور بانپال آشوری سفاک-که نیز صدام تکریتی خود را المثنای او دانسته (ج ۱، ص ۱۵) یا «ضحاک» تازی ماردوش-که در حقیقت خود نماد اسطوری همان «آشور» (عراق کنونی) تجاوزپیشه عهد باستان بوده، تا حجاج بن یوسف ثقفی حکمران خون آشام اموی «عراق»-ضد ایرانی و علوی ستیز مشهور-که باز صدام تکریتی بارها بدو تشبیه نموده، هکذا تا برسد به سفاکان عهد اخیر مانند «هیتلر» و «پُل پُت» و جز اینها بالجمله و در یک کلمه جنون «آدمکشی» داشته اند. طی سالهای جنگ تحمیلی بارها راقم این سطور (که طلبه تاریخ است) مورد این سؤال، حسب «قیاس تمثیلی» تاریخی، قرار گرفته است که سرزمین عراق کنونی یا آشور باستان چه ویژگی دارد که یکسره فرمانروایان خون آشام تجاوزپیشه مثل آداد نیراری ها، بُخت النصرها، سارگون ها، آشور بانپال ها، آسره دون ها، حجاج ها و صدام ها در آنجا به عرصه ظهوری نامیمون می رسند؟ لابد «راز»ی در این پدیده تاریخی نهفته است؟ پاسخ علمی مقنع بدین پرسش عجانة در اینجا مقدور نیست؛ ولی آنچه مربوط به تاریخ عهد اخیر عراق و پدیده «صدام» می شود، موافق با تفسیر عینی تاریخ، ظاهراً علت عمده را بایستی در شرایط سیاسی مشخص حصول «دُلاَر»های نفتی بی شمار در آن کشور جستجو کرد، یعنی در جریان معاملات امپریالیستی «نفت-اسلحه» که حد یقفی ندارد، قابل کنترل و ضبط و منع در استفاده یا مشروط به عدم وقوع جنگ هم نیست. (کلاً ان الانسان لیطغی ان راه استغنی).

جنون تسلیحاتی را هم شاه ایران داشت؛ ولی در سیاست خارجی هزار بار عاقلتر از صدام بود. شاه سرسپرده ایران تا به آخر از وقوع جنگ ممانعت نمود؛ و در برابر تحریکات امپریالیستی به آغاز آن جداً مقاومت کرد، چندان که به روایتی گویا یکی از علل یا عوامل خارجی سقوط او همین فقره بود. «البادی اظلم»، صدام دعوت جنگ افروزان امپریالیسم امریکا را لبیک گفت؛ نقش سبّعانه «بعثی» مآب او در تهاجم و تجاوز به ایران انقلابی عیناً همان نقش هیتلر به مثابه «گرگ» نازیسم بود، که رویه پیر انگلیس او را در تجاوز و تازش به اتحاد شوروی سابق تحریک نمود. باری، جنون عظمت طلبی، جنون توسعه طلبی، جنون

خساک پرستی (= شووینیسیم) و جنون خود «گنده» بینی - که به موجب تفسیر روانشناسان در واقع همان «عقد حقارت» است -؛ و سرآمد همه دیوانگی های صدام همانا کینه ضد ایرانی اوست، عقده ای مهلک و بیماری چاره ناپذیری که سردار مفلوک «قادسیه»، پهلوان بنه عربهای نفتی را به ارتکاب جنایات هولناک در جبهه ها و شهرهای ایران زمین سوق می دهد. چه همو درباره برنامه ساخت بمب اتمی با کمک آمریکا و آلمان و مصر و پاکستان گفته بود: «نیروها ایرانی را با بمب اتمی تهدید خواهم کرد؛ و اگر این تهدید مؤثر واقع نشد، زمانی که از جانب آنها مورد تهدید واقعی (یعنی کودتای نظامی یا انقلاب داخلی) قرار گرفتیم، ایران را با بمب اتمی ویران می کنم» (ج ۳، ص ۴۴). صدام بارها به صراحت گفته بود: «ما خواهان ایجاد قدرت هسته ای برای نابودی ایران هستیم» (ج ۳، ص ۴۵). به طور کلی همه کشورهای عربی از ایجاد یک قدرت هسته ای خارق العاده در عراق حمایت می کردند (ج ۳، ص ۴۵).

سرگرد عراقی «الدلیمی» صائبانه و به درستی تمام می گوید که کارگیری مواد شیمیایی، به ویژگیهای شخصیت صدام برمی گردد. مسموم کردن مخالفان و دشمنان با سم، از شیوه های مرسوم اوست. عناصر دستگاه اطلاعات نظامی، از مواد شیمیایی برای کشتن اسیران ایرانی پس از بازجویی استفاده می کردند. به اسیرانی که از حضور آنها در میان دیگر اسیران خوف داشتیم، «تالیوم» و سرب همراه با نوشیدنی های سبک می دادیم و از نوشیدنی ها در طی بازجویی های ویژه استفاده می کردیم. از «پاسدار انقلاب» می خواستیم به آیت الله خمینی ناسزا بگویم، اگر نمی پذیرفت، می فهمیدیم که او بسیجی درجه یک است؛ برای همین، نام او را در فهرست کشته شدگان با نوشیدنی های سبک ثبت می کردیم (ج ۳، ص ۴۶). سپس در مواقع کاربرد سلاح شیمیایی از جمله می گوید که گاهی تلفات نیروهای خودمان هم زیاد می شد، زیرا گاهی جهت وزش باد تغییر می کرد. از این رو ما در «فاو» ۶۵ کشته و در هورها ۱۵۰ کشته دادیم...؛ تبلیغات بعضی آنها را از اقدامات ایرانیها وانمود می کرد (ج ۳، ص ۴۷). صدام نسبت به سربازان خودی (عراقی) هم حس ترحمی نداشت، آنان را یکجا با رزمندگان ایرانی در قتلگاه شیمیایی می گذاشت. چه مکرر به وزیر دفاع عراق که کرا را گفته بود: «سرورم، سربازان ما با نیروهای ایرانی در تماس هستند»، او با خشم دستور داده بود: «همه را با شیمیایی نابود کنید، آنها را از بین ببرید؛ زنان عراقی چند برابر آنها فرزند به دنیا می آورند» (ج ۳، ص ۴۱). به این ترتیب، نیروهای عراقی در میان دو آتش قرار داشتند (ج ۳، ص ۴۹).

### ۳. تحریک از امریکا

تحریکات امپریالیستی فرمرداری امریکا در افروختن آتش جنگ عراق علیه ایران، نه تنها از مشهورات که خود از مسلمات امور واقع است؛ هم از این رو ملت ایران به درستی آنها را «جنگ تحمیلی» وصف نموده؛ بدین معنا که امریکا آن را علی السواء بر دو ملت ایران و عراق تحمیل کرده است. اما آنچه اینک اهمیت دارد، اسناد عراقی در این خصوص است. افسر اطلاعاتی عراقی (الدلیمی) فاش می کند که در حقیقت این امریکا بود، که ما را در ورطه جنگ گرفتار کرد؛ زیرا صدام قبلاً با برژینسکی در اردن محرمانه دیدار نموده، برژینسکی به وی اطلاع می دهد که امریکا خواستار سرنگونی دولت اسلامی در ایران است و قول همه گونه همکاری و کمک خواهد داد (ج ۳، ص ۳۰). هم چنین، تحت عنوان «اسرار جبهه ایران» افشا می کند که تحرکات نظامی سپاهیان و حتی نقشه های نظامی درباره نیروهای اسلام در «فاو»، «مهران» و شرق «بصره» توسط رابرت گیتس رئیس سازمان سیا در اختیار کمیته عراقی نهاده شد (ج ۳، ص ۲۹). جنگ که ادامه یافت، امریکا به طور محرمانه جانب عراق را گرفت؛ و به این ترتیب ما توانستیم مواد هسته ای لازم را برای ساختن ۴ بمب اتمی در سال تولید کنیم؛ قدرت انفجاری این بمبها معادل بمبی بود که امریکا بر شهر ناکازاکی ژاپن انداخت (ج ۳، ص ۴۳).

سرگرد الدلیمی تحت عنوان «تجهیز نیروهای ما توسط اسرائیل» گوید که همکاری جدید با اسرائیل، شامل ارسال اطلاعات از طریق ماهواره هانیز می شد. در آن زمان، ایالات متحده هم با ماهواره تحرکات نیروهای اسلامی را در جبهه کنترل می کرد؛ و اطلاعات دریافتی را از طریق اردن برای ما می فرستاد، اما پس از افتتاح سفارت امریکا در بغداد، آن سفارتخانه اطلاعات نظامی را مستقیماً در اختیار نیروهای ما قرار می داد؛ امریکا دلش نمی خواست اظهار کند که به ما تمایل دارد، چون اعتبارش نزد دیگر کشورها خدشه دار می شد (ج ۳، ص ۱۹-۲۰). از سوی هم بر طبق قرارداد سرتی میان ما و نیروهای امریکایی واکنش سریع در خلیج فارس، اطلاعات دقیق نظامی درباره «فاو» نیز از طریق هواپیماهای آواکس به وسیله فاکس سرتی در هر دقیقه به ما داده می شد (ج ۲، ص ۱۱۶).

## ۴. تجهیز از اسرائیل

افسر اطلاعاتی مذکور درباره ارتباطات وسیع دستگاه رهبری عراق با اسرائیل، از نزار حمدون (نماینده آن کشور در سازمان ملل) پرسیده است که آیا حزب بعث از نظریه مشهور خود در موضوع اصلی مبارزه با اسرائیل عدول کرده؟ و پاسخ می‌گیرد که جهان دستخوش تغییر شده، این گفته‌ها فقط نوشته‌های روی کاغذ است؛ دشمن اصلی ما امروز ایران است، نه اسرائیل و نه آمریکا؛ و می‌افزاید که صدام گفته است که ما خود را دشمن اسرائیل نمی‌دانیم، بلکه ما دشمن ایرانیم» (ج ۳، ص ۲۲). روزنامه «جیروز الیم پست» که در اسرائیل چاپ می‌شود، در تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۸۷ نوشت که «اسرائیل» درباره جنگ خلیج فارس، از بی طرفی به تأیید سیاسی عراق روی آورده است» (ج ۳، ص ۲۱). یک گروه صهیونیستی که در رأس آنها هنری کیسینجر قرار داشت، نقش مهمی در تسهیل تلاش‌های ما برای دستیابی به سلاح ایفاء کرد (ج ۳، ص ۲۵). معاملات اسلحه رژیم عراق با اسرائیل، شامل ابزار و وسایل تکنولوژیک در ساخت سلاح اتمی نیز می‌شد (ج ۳، ص ۲۶) و درباره نتایج توپ غول پیکر مشهور «بول» (به طول ۱۵۰ متر و قطر ۱ متر) صدام گفته بود که: «این به اسرائیل برمی‌گردد که بول و موفقیتهای او را در زمینه کشتار به ما معرفی کرد» (ج ۳، ص ۳۶).

## ۵. پان عربیسم

حسب تعریف اصطلاحی «پان» (= وحدت سیاسی افراد دارای نژاد، زبان، ملیت یا دین مشترک) پان عربیسم نیز جنبشی است شبیه پان اسلاویزم، پان ژرمنیسم، پان ترک‌یسم و «صهیونیسم» که چون محور اصلی و فصل مشترک همه اینها «قوم خاص» یا مردمی دارای «نژاد» معین می‌باشد، هرگز مکتب یا نهضت سیاسی معقول و مثبت و بر حق نبوده و نیست. در آخرین تحلیل همانا و جوهی مختلف از مذهب «نژادپرستی» اند (Racism) که از منظر قرآن و اسلام، چنان که همه آگاهند، شدیداً نهدی و نفی شده، بکلی مردود و از نظر عقلی نیز ناپسند است. باید از باب رفع دخل مقدر گفت که «ملت‌گرایی/ ملی‌گرایی» (= القومیه) عربی یا در کشورهای عربی اصولاً مقوله‌ای جداست و امری متفاوت از «پان عربیسم» است؛ چه در «ملی‌گرایی» راستین مطلقاً مفهوم نژادی دخیل نباشد، بلکه مفهوم «فرهنگ» و «میهن» بدان منضم است. پان عربیسم صدام در همان شعار بعثی «امّه عربیّه واحده» بازتاب نموده، که یاد شد، چیزی مرادف با فاشیسم و نازیسم است. به

طور کلی، پان عربیسم یا ناسیونالیسم عربی، چنان که اسناد عراقی خود مکرر نشان داده‌اند «برای توجیه توسعه طلبی حزب بعث» عنوان شده است (ج ۱، ص ۵۸).

حزب بعث علناً استان خوزستان ایران را سرزمین جدا شده از «وطن بزرگ عربی» می‌داند، که رؤیاهای جاه طلبانه صهیونیستی کاملاً در آن هویدا است (ج ۱، ص ۹۶)؛ سرزمین غصب شده خوزستان که از وطن بزرگ عربی جدا شده (ج ۱، ص ۷۰)؛ یعنی همان سرزمین عربی که باید از دست ایرانیان بیگانه آزادش کرد (ج ۱، ص ۶۶)؛ حزب هدایتگر به صفات اصیل عربی در نیروهای مسلح (ج ۱، ص ۲۸)؛ باید در انجام این مهم کاری کند که ایران بدین «حقوق ملی و قومی» عربی اقرار نماید (ج ۱، ص ۳۰). حتی هنگامی که خرمشهر در اشغال قوای بعثی بود، سرفرماندهی شان به افراد بخشنامه کرده است که در کتابخانه‌ها و دوایر دولتی آنجا کتب و نقشه‌هایی که تصور می‌شود اسنادی دال بر عربیت این مناطق می‌باشد (ج ۱، ص ۱۳۲) موافق یا مثنی ناسیونالیستی حزب بعث (ج ۱، ص ۱۳۸) پیدا کنند و بفرستند. مشهور است که بر عملیات تهاجمی رژیم بعثی عراق به ایران زمین اسم «قادسیه صدام» اطلاق شد (ج ۱، ص ۹، ۱۵، ۲۵)، زیرا به انگیزه فخر فروشی و خودنمایی قائلان «ایام العرب»، خواسته‌اند افتخار شروع جنگ با ایران را به عرب‌های عراق منسوب کنند (ج ۱، ص ۹). «قادسیه صدام» حاکی از آن است که وی خود را شوالیه و شهمسوار یکه تاز و منجی قوم عرب می‌انگارد، از اینرو جنگ با انقلاب اسلامی ایران را «جنگ عرب و ایران» می‌نامد (ج ۱، ص ۱۵). دستگاه‌های تبلیغاتی عرب‌های نفتی و از جمله «کویتی»‌ها (البته قبل از آن که صدام به تلافی شکست «قادسیه» خود از دلاوران ایران زمین، بر آن واحد قومی از «امّه عربیّه واحده» کذایی، ردیانه و وحشیانه بتازد) تا آنجا پیش رفتند که حتی به صدام لقب «امیر عرب» دادند؛ و با این اقدام عملاً او را به مرحله‌ای رساندند که نقشه تصاحب کشورهای عربی را در سر بیرواند؛ و بدین وسیله او خلیفه تمام اعراب شود. (ج ۲، ص ۱۲۱).

«امپراتوری عرب»، با آنچه در باب پان عربیسم و ناسیونالیسم گسترش خواه و عظمت طلبانه صدام تحت عنوان «امّه عربیّه واحده» بیان گردید، همانا آرزوی جانکاهی بوده است که وی سالها در مغز علیل خود می‌پروراند؛ افسوس که رزمندگان بسیجی اسلام دوست ایران، کاخ چنان «آرزوی» مجنون مخبط تکریتی را از بن ویران کردند و خواب و خیالش

را برآشفتنند (ای بسا آرزوها که در خاک شده است ۱). القاب «امیر العرب» و یک پله بالاتر، «خلیفه العرب» که او خود یا دیگران بدو بستند، بی‌گمان کاشف از آن است که هم می‌خواست در پایان سده بیستم میلادی به عنوان «امپراتوری عرب» لابد بر جهان اسلام حکمرانی کند. هم چنین طی همین اسناد در کنار اطلاق «قادیسیه صدام»، عناوین دیگری چون «سردار قادیسیه»، و «سردار حمورابی» و مانند اینها جعل و تبلیغ شده است (ج ۱، ص ۵۰). همه اینها ملازم و متابع با رؤیای «امپراتوری عرب»، چنان که پیشتر هم یاد کردیم، با مالیخولیای صدام که در عالم خیال می‌پندارد از زهدان تاریخ عراق، همچون وارث مرده ریگ فرمانروایان بابل و آشور باستان (حمورابی، بخت النصر، آشور بانیپال) سر برآورده، کاملاً به گونه‌ای اندامگان مرتبط است. صدام مدعی است که: «عظمت و اقتدار دوران بخت النصر را در دوران زمامداری خود احیا کرده است»؛ و نیز خواسته است که تندیس از او بسازند، تا تصویر او با آشور بانیپال - فرمانروای سقاک و سنگین دل آشور - شباهت داشته باشد (ج ۱، ص ۱۵). نکته اینجاست که صدام می‌خواست «امپراتوری عرب» کذایی را، بر اثر فیزیوری در جنگ با ایران و انتزاع خوزستان از آن، همانطور که بر طبق اسناد خود آنها گذشت (بهرهای ۳ و ۴) با حمایت و تجهیز از طرف امپریالیسم امریکا و صهیونیسم اسرائیل بنیاد کند (جل الخالق!).

## ۶. دفاع ملی

هر چند که ما فعلاً حاجت به تذکار و تفصیل در مراتب پایداری‌های مردم میهن خود، جانفشانی‌های رزمندگان و خویشتن‌داری‌های مسؤولان کشور طی دوران هشت سال «دفاع مقدس» نداریم؛ اما به مصداق «الفضل ما شهدت به الاعداء» اشارت این نکته هم بی‌مناسبت نباشد که اسناد عراقی - آنچه تاکنون انتشار یافته - گواه بر عزم آهنین مدافعان و حاکی از ایمان راسخ رزمندگان ایرانی است، حسیما صدق القول: «حب الوطن من الایمان». سرگرد الدلیمی از جمله گوید که من خود شاهد قهرمانیها و فداکاری‌های بسیار مردم ایران بوده‌ام؛ سرباز ایرانی در زیر آتش و انفجار پیش می‌آمد، برای مردان بسیجی فقط پیشروی و فرود بر دشمن اهمیت داشت. به خدا سوگند، آنها را چون عقب‌بانی یافتیم که در پی شکارند؛ شکاری در پی شکار دیگر...» [۳۹/۳]. در واکنش به روحیه شهادت‌طلبی رزمندگان ایرانی، صدام - در حالی که با مشت روی میز می‌کوبید - گفت: «آنها انسان نیستند، آنها زندگی نمی‌خواهند؛

بنابراین ما حیات را از آنها می‌گیریم، ما مجبور به این اقدام (- کاربرد سلاح شیمیایی [هستیم] (ج ۳، ص ۳۳). در معنا همین «دمّ یسبه بالمدح» آن جانی بالفطره ضد بشر، که دستانش تا مرفق به خون پاک دهها هزار انسان شریف عجم و عرب و گرد بی‌دفاع آلوده است، در مورد انسان دلاور و سلحشور ایرانی بی‌نیاز از تفسیر، ولی به نظر ما خود بهترین توصیف است. چه آنان که به پیروی از سالار شهیدان امام ابی‌عبدالله (ع) زندگی خود را در مرگ شرافتمندانه می‌دیدند، نه تنها «انسان» به معنای واقعی کلمه، بل هریک از ایشان فرد اشرف خلق خدا بودند، آنان نمونه «انسان» ایثارگر ایرانی را تجسم بخشیدند؛ مغزهای علیل جانیان بالفطره زبونی چون صدام تکریتی - که بویی از «انسانیت» و «ایثار» نبرده‌اند - از درک این معنا عاجز است. به حقیقت خود او «انسان» نیست، که چنین دست به خون انسانهای دیگر می‌گشاید (مَنْ قَتَلَ نَفْسًا...، فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا) - یعنی «انسانیت» را در خود کشته است:

«آه از آن وقتی که یک انسان

می‌کشد انسان دگر را،

می‌کشد در خویشتن

انسان بودن را...».

«انسان بودن» از نظر صدام، یعنی مرعوب و مقهور او شدن، تسلیم و دست بالا بردن در برابر اراده او، یا فرار کردن از مهلکه‌ای که او برای انسانها فراهم کرده؛ زهی بلاهت، زهی سخافت، زهی جهالت و ضلالت. باری، شکست‌ننگین صدام در «قادیسیه» خود ساخته اش، پوزه کبر و غرور و نخوت احمقانه آن پهلوان پنبه‌عربهای نفتی را به خاک مالید، رزمندگان ما با آزادسازی خرمشهر «دروازه نکبت» را به روی بعضی‌ها گشودند؛ و این تعبیر و اعتراف خود آنهاست، چنان که فرماندهی نیروهای قادیسیه در توجیه سیاسی از جمله گفته است: «لخدا نکند که دشمن [ایران] به نیت خود [آزادسازی خرمشهر] دست یابد، چه در این صورت، دروازه‌های نکبت بر روی عراق نه تنها به سبب باز پس‌گیری محرمه [خرمشهر] بلکه به خاطر انعکاس آن در میان ملت‌مان و امت‌مان باز خواهد شد» (ج ۱، ص ۲۸۸).

## ۷. جاودانگی ایران (تفسیر نویسنده).

ابدیت ایران که هرگز شعار ملی گرایانه‌ای نیست، بل یک

استنباط علمی تاریخنگرانه است؛ و تاریخدانان بی طرف در این خصوص کتاب یا رساله نوشته اند، به نظر ما چنین جاودانگی فرهنگی-میهنی ایران در آن است که هم از دوران باستان یک کشور و ملتی «دفاعی» بوده است؛ هیچ سرزمین و مردمی دیگر در جهان چنین ویژگی ملّی و تاریخی نداشته است. ایران، در سراسر اعصار عظمت و اقتدار خود، از حدود ۲۷۰۰ سال پیش که همواره یکی از دو ابرقدرت جهانی، یعنی ابرقدرت «شرق» در قبال ابرقدرت، «غرب» (روم باستان) بوده، مطلقاً کشوری «مهاجم» و «فاتح» بر شمار نیامده است؛ چه پیوسته در حال «دفاع» از کیان خویش و پایداری در برابر تازشگران غارت پیشه شرقی (-سکاها و تُرکها) و مهاجمان تجاوزپیشه غربی (-آشور و روم) بوده است؛ دغدغه‌ها و چالش‌های دفاعی ملّت نجیب و مقاوم ایران از جمله در حماسه کبیر جهانی اش «شاهنامه» بازتاب بسیار روشنی دارد. آری، اگر به قول شاعر «مافاتحان قلّه‌های فخر تاریخیم»، خدا را شکر که فاتح متجاوز و غالب مهاجم در تاریخ نبوده ایم؛ اصولاً ملّتی دفاعی هستیم و بسا که راز ماندگاری ملّی و جاودانگی میهنی و پیوستگی فرهنگی مان در همین «پایداری»ها باشد.

اگر صدام تکریتی پهلوان پنبه عربهای نفتی حسب «گنده بینی»ها حین «گنده گویی»، تشبّه به آشور بانیپال‌ها نموده، باید بداند که ایرانیان آن روزگار در سرزمین «ماد» باستان، سزای تعدّیات و تطاولهای دوپست ساله دولت نظامیگری تجاوزپیشه «آشور» را چنان در کف دست اولاد آن سفاک ستمگر نهادند (سال ۶۱۲ ق. م) که دیگر اسم «آشور» - که لرزه بر اندام ملل قدیم عالم می افکند - برای همیشه از صفحه تاریخ جهان پاک شد؛ رهبر فرهمند ایران «هوخشتره» فروریش مادی به قصاص آن همه تجاوز و غارات، خاک «نینوا»ی فاسد را به توبه کشید (عبرة لمن اعتبر) و با آن پایتخت مقدّس «هگمتانه» (همدان) را بنیاد کرد. اگر صدام تکریتی باز حین گنده گویی تشبّه به بخت النصرها نموده، مگر جاهل باشد - که هست - و نداند که «کوروش» کبیر هخامنشی نیز - چونان «هوخشتره» مادی - ذریه آن سلسله نمرودی ظالم و فاسد را بر باد داد (سال ۵۳۹ ق. م) و با تسخیر «بابل» تمام سرزمین میانرودان - عراق کنونی - و متصرفات آن دولت - یعنی عربستان و کویت و اردن و سوریه و فلسطین کنونی - در قلمرو «نیزه پارس» قرار گرفت؛ تمام ملت‌های دربند و «برده» بابل را - از عرب و یهود و فلسطینی - به معنایی حقیقی کلمه «آزاد» فرمود، یوغ بندگی چند صد ساله بخت النصری را از دوش همه آنها برداشت، «انسانیت» و «تسامح» و «فضیلت» ایرانی نجیب و آزاده را به تمام معنا و

حسب واقع متجلی و متجسم ساخت؛ از اینروست که ملل از بند رسته باستان او را «منجی» و «مسیح» و «پیامبر» دانسته اند و همو «ذوالقرنین» قرآن مجید شناخته آمده است.

بیش از این مجال تفصیل در باب مسائل تاریخی بین دو کشور ایران و عراق نباشد؛ اما از ذکر این نکته هم نباید گذشت که اگر بعضی‌های عراق در تبلیغات ضد ایرانی شان، ملت کهنسال و فرهنگمند این سرزمین را با عناوین طعن آمیز و کنایه دار «فارس مجوس»، «فارس نژادپرست» (= الفرس العنصریین)، «فارس آتش پرست نژادپرست» (= الفارسیة العنصریة المجویس) و «نژادپرستان مجوس» نواخته اند (ج ۱، ص ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۸۲، ۲۸۷، ۳۶۴، ۳۹۰ و ۴۵۵)؛ اولاً در خصوص «نژادپرستی» واقعاً نام خود بر ما نهاده؛ دقیقاً به مصداق «کافر همه را به کیش خود پندارد»، ماهیت نژادپرستانه «العربیة» را حتّی در اسم حزب فاشیستی «بعث» شان ندیده گرفته اند. ثانیاً از آنجا که سفاکان جنایتکار در تاریخ بشر، اغلب بمانند صدام تکریتی جاهل و کودن و بی شرم و حیا هم بار آمده اند؛ نمی دانند یا بسا تجاهل می کنند که اسم پایتخت عراق «بغداد» همانا مرکب از یک «نامخدای فارسی مجوسی» است؛ حتی فراموش می کنند که اسم «عراق» معرب از کلمه «ایراگ» فارسی به معنای سرزمین «آریایی» (ایرانی) مجوسی است؛ بگذریم از این که عراق خود رویهم بالغ بر دو هزار سال صرفاً یک ایالت غربی کشور پهناور «ایران شهر» در مرز طبیعی (فرات) و سیاسی امپراتور یا ممالک محروسه ایران با امپراتوری روم بوده است.

خلاصه، از منظر عام تاریخی چون به جنگ عراق با ایران نگرسته شود، نظر به جمیع ملاحظات تاریخی و سیاسی، بسا که تحلیل آیندگان بر مصادیق این تمثیل بیان شود که:

«بود شیری به بیشه ای خفته  
موشکی کرد خوابش آشفته ...».

○